مجله علمی پژوهش در حقوق، فقه، فلسفه و الهیات (سال چهارم)
شماره ۱۳ / پاییز ۱۳۹۷ / ص ۱۴-۱

پوزیتیویسم؛ از احیاء تا مرگ علوم اجتماعی

مظفر حسنوند[۱]، مهدی اسفندیاری[۲]

[۱]مظفر حسنوند، کاندیدای دکتری علوم سیاسی دانشگاه شیراز و کارشناس مهمان مرکز مطالعات استراتژیک خاورمیانه

[۲] مهدی اسفندیاری، دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی، گرایش مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه شیراز

نویسنده مسئول:

مظفر حسنوند

چکیده

هجوم بی پروای جامعه شناسان فقیدی چون آگوست کنت به انگاره های کلیساماَبانه برای نجات علوم اجتماعی، راهی جز وحدت روشی و قبول باورهای علوم طبیعی برای علوم اجتماعی بر جای نگذاشت و نخستین مبانی علوم اجتماعی به شیوه مدرن بر بنای اثبات گرایی قرار گرفت. با حاکمیت انگاره های سکولاری – پروتستانی، تفکر اثباتی در خدمت روشنگری قرارگرفت که هدفش پیشرفت و ترقی بود. در این مسیر بیش از هر چیز فلسفه و دین، اخلاقیات و ارزش ها موانع جدی قلمداد شدند و تلاش برای یک کاسه کردن علوم و پیروزی علم بر فلسفه بیشتر شد. در این سیر مبنای استقراگرایی از سطح کلاسیک ساده به سمت استقراگرایی پیشرفته حرکت نمود و فلسفه و متافیزیک را به کل کنار نهاد. در این پژوهش در راستای تحلیل این سوال بر می آئیم که مبانی تفکری رویکرد اثباتی در ارتباط با علوم اجتماعی چه مسیری را طی نموده است. در پاسخ به آن، این فرضیه مطرح می گردد که رویکرد اثباتی به مرور نقش تاریخی احیای علوم اجتماعی را کنارگذاشته و در نهایت منجر به مرگ آن شده است. در این پژوهش با تاکید بر آرای پوپر و وبر سعی شده است تا به نحوی مبنای تفکری و اندیشه ای پوزیتیویسم را در ارتباط با حل مسائل اجتماعی بررسی نمائیم. یافته های پژوهش بیانگر آن است که پوپر علیرغم تلاش برای نقد نگاه اثباتی، همچنان به علل متعدد در طول مدار اثباتی قرار دارد و دوم آنکه، تأثیرات اجتماعی وبر همچون کنت، حیات علوم اجتماعی را متحول نموده است.

واژگان کلیدی: پوزیتیویسم، استقراگرایی، پوپر، وبر، علوم اجتماعی.

۱-مقدمه

تفکر اثباتی هر چند با نام آگوست کنت و امیل دورکیم و دیگران مزین شد، اما تاریخی به درازای عمر حیات علم‌الاجتماع دارد. نمی‌توان امروزه به طورکلی به انتقاد منسجم تلاشهای کنت‌گراها رفت و باید هر دوره را براساس خود سنجید، بی شک اگر فقیدانی چون وبر، توکویل و مارکس الان بودند ما نمی‌توانستیم انتظارگفتار دیروز را از آنها داشته باشیم. حیات تفکر اثباتی در دوره سطحی و پیشرفته دارای مشابهات و افتراقات بسیاری است که منتقدانی بسیار سرسخت را سامان داده است. موازین تأییدپذیری، پیش داوری، وحدت روشی، جایگاه انسان، نگاه به عین و ذهن و موضوعات دیگر همواره کانون جدالهایی بوده است که هم از مسائل اجتماعی تأثیر گرفته و هم بر آن در یک دور دیالکتیکی تاثیرگذاشته است.

از منظر تفکر اثباتی، هدف از پژوهش‌های علوم اجتماعی کشف و بیان قانونمندی های حاکم بر زندگی اجتماعی انسان و رفتار آدمی است که به « ابزارگرایی » معروف است، ماهیت بنیادین و هستی شناسی واقع‌گرایانه و استقلال دو حوزه ذهن و عین و نوع نگاه به انسان براساس تشابه رفتار انسانها در موقعیتهای مشابه و حسابگری و سودجو بودن است. علم در این منظر دارای مرزبندی روشنی از غیر علم است و بر روش های دیگرکسب شناخت نظیر تجربه شخصی، بینش شهودی، عرفان، سنت و غیره برتری دارد و تبیین علمی از نوع تعمیمی (قانونمند) بوده که بر قوانین عام و جهانشمول تاکید دارد. درستی و نادرستی یک نظریه در بررسی‌های تجربی نهفته است (اگر پوپر را اثبات گرا بدانیم، شرط ابطال گرایی را باید ملحوظ داشت)، علم در پرتو شواهد به دست می آید و داده‌های عینی و مستقل از ذهنیت‌ها و داوری‌های پژوهشگر باید معیار درستی علم و غیر آن باشد. (سید امامی،۱۳۹۰: ۲۳ – ۳۲).

رویکرد حصرگرایانه پوزیتیویست‌ها و یگانه دانستن عقل بعنوان کیمیای راه، مسائل متافیزیکی را مهمل و بی اعتبار نمودند، ابطالگرایان با تاکید برگزاره های متافیزیکی خوش درخشیدند، اما به علت ابطال ناپذیر نبودن این گزاره‌ها، آن را از چارچوب معرفت علمی خارج نمودند، و اینگونه شد که پیکره نحیف علم زیر چکمه‌های حس‌گرایان تجزیه شد. از طرفی دیگر معارف تجربی با از دست دادن مبادی هستی‌شناسی معرفتی خود به نوعی استغنا از مبانی ما بعداطبیعه منتج شدند. این اندیشمندان در دو مقطع مختلف با ظهورآگوست کنت و پوزیتیویسم به ترتیب دین و متافیزیک رابه گورستان خاطره ها انداختند. با روبرو شدن جدی‌تر با دنیای جدیدتر، این مکتب، سیطره و دوام نسبتاً پایدار خود را بخاطر بی‌توجهی به متافیزیک، فلسفه و ذهن در تقابل با انتقادیون و تفسیرگراها از دست دادند.

در نقد تفکر اثباتی نمی‌توان تلاشهای پوپر را لحاظ نکرد. پوپر بیش از هر کسی در قرن بیستم مبانی اثباتی را در درون باور اثباتی به نقد کشاند، اما خود در معرض اتهاماتی قرار گرفت که ریشه در هستی‌شناسی های متعارض و متخاصم و آرمانهای مختلف داشت. به هر سو، مبانی تفکری پوپر در بین بودن یا نبودن اثباتی معلق بوده و همواره راه انتقاد را برای دیگران، حداقل در شرایط حاد فراهم نموده تا پوپر را پوزیتیویسم بدانند. از سوی دیگر تلاش‌های ماکس وبر در قیاس با پوپر تعدد و گوناگونی مختلفی برای علم‌الاجتماع بر جای گذاشت و نقشی چون آکوست کنت را در قرن اخیر برای علوم اجتماعی ایفا نمود. اعتدال وبری، آگاهانه با موضوع برخورد نمود و به نحوی هدف او نه جدالی ساده، بلکه نبردی تاریخی بین حیات اجتماع بود. بی‌شک میراث وبریسم برای نسل بعد بیش از هر چیز ماحصل میانه‌روی‌ها و اعتدال نظری وی بود که بیش از هر چیز در توازن « عین و ذهن » نمودار شد.

۲-ادبیات پژوهش

داوود عباسی در مقاله‌ای با عنوان « نقد و بررسی تجربه گرایی در علوم انسانی » بیان می‌دارد که آکوست کنت با بهره‌گیری از روش‌های تجربی/کم ، مطالعات انسانی و اجتماعی را انجام داد و به زعم طرفداران خود (تجربه گرایان)، آن را واجد شأن علمی کرد. نگارنده تجربه-گرایی را از دو دیدگاه، نقد و بررسی کرده است؛ دیدگاه کسانی که اولا با اعتقاد به یک یا چند ویژگی از علوم انسانی، آن را از علوم طبیعی جدا کردند و ثانیاً برای تقابل با تجربه‌گرایی به تفسیرهای معناکاوانه روی آورند، و دیدگاهی که با استفاده از مطالعات روش شناختی ماکس وبر، به استفاده توأمان از هر دو روش تأکید کردند و مرزی بین آنها قائل نشدند.

محمد علی توانا در مقاله‌ای[۱] در پاسخ به این سوال برآمده که آیا واقعگرایی انتقادی را می‌توان به مثابه روش‌شناسی میان رشته‌ای تلقی نمود و آیا این پارادایم می‌تواند دانش میان رشته‌ای تولید کند. وی معتقد است که در نگاه نخست پاسخ مثبت است. از این رو، تلاش می-کند تا قابلیت مفروضات و گزاره‌های واقع‌گرایی انتقادی به عنوان روشی میان رشته‌ای به ویژه در حوزه علوم انسانی و اجتماعی را نشان دهد و استدلال می‌کند که مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی چندلایه در پارادایم واقع‌گرایی انتقادی، نهایتاً به روش شناسی چندلایه ختم می‌گردد که سنگ بنای تولید دانش میان رشته‌ای می‌باشد. عقل‌گرایی انتقادی بر دو مساله اساسی تاکید دارد. نخست آنکه پدیده های

[۱] - توانا، محمد علی (۱۳۹۳)، پارادایم واقع گرایی انتقادی در فراسوی اثباتگرایی و هرمنوتیک :به سوی روش شناسی میان رشته ای، فصلنامه مطالعات میان رشته ای در علوم انسانی، دوره هفتم، شماره ۱، لازم به ذکر است که مقاله مذکور کلیت پارادایم ها را واکاوی نموده و کمتر به طور خاص واقع گرایی انتقادی و دلایل منفک شدن آن از تفکر اثباتی بالاخص با توجه به دلایل اصحاب فرانکفورت تحلیل نموده است.

اجتماعی مستقل از تفسیر ما وجود دارد، اما فهم و تفسیر ما بر پیامدهای آنها تأثیر می‌گذارد و دوم آنکه، معرفت ما از دنیا می‌تواند خطاپذیر باشد و شناخت ما از واقعیت می‌تواند با مدرک، استدلال، گفتگو و نقد اصلاح شود.

فاطمه گلابی و ابراهیم شهبازی قیچاق در کتاب هابرماس و پوپر: جستارهای معرفت شناسی[۲]، با مفروض قرار دادن این ایده که هستی انسان‌ها بنیادی برای شکل‌گیری معرفت آنهاست و از طریق همین معرفت است که به شناخت روش و غایت می‌رسند به بررسی نگاه معرفت‌شناسی این دو اندیشمند بزرگ معاصر در تحلیل مسائل مهم اجتماعی پرداخته‌اند. نگارندگان با بررسی اندیشه‌های ابداعی هر دو بالاخص ابداع ابطال‌گرایی و خردگرایی انتقادی پوپر و تداوم سنت نئومارکسیستی با رویکرد تاویلی و هرمنوتیکی هابرماس، رویکرد پوزیتیویستی و ابطال‌گرای پوپر را در مقابل نظریه کنش ارتباطی هابرماس قرار می‌دهند و در سه سطح هستی شناسی، معرفت شناسی و روش شناسی به بحث و نقد می‌پردازند. در حقیقت نگارندگان جدال پوزیتیویستی و ذهن‌گرایی برخاسته از ایده‌های تفسیرگرا را مبنای تقابل اندیشه این دو اندیشمند در تحلیل مسائل سیاسی – اجتماعی قرار می‌دهند و در نقد پوزیتیویسم با بهره‌گیری از آرای هابرماس بیان می‌دارند که دانش موجود و آنچه را ما علم می‌نامیم با بحران عقلانیت و مشروعیت مواجه است.

ابولفضل گائینی و امیر حسین‌زاده در مقاله‌ای با عنوان « پارادایم‌های سه گانه اثبات گرایی، تفسیری و هرمنوتیک در مطالعات مدیریت و سازمان »،[۳] مبانی معرفت شاختی هر سه پارادایم را بررسی نموده و معتقدند که نقطه ضعفهای رویکرد اثباتی ریشه در آن دارد که اصالت را به تجربه حسی داده و هرچه خارج از این مدار باشد را نامعتبر می‌شمارد، و انکار معرفت‌های قیاسی و عقلی و نادیده انگاشتن معارف وحیانی از لوازم این رویکرد بوده است. رویکرد اثبات‌گرایی سازمان را فرافرهنگی می‌بینند در حالی که دو رویکرد تفسیری و انتقادی سازمان را فرهنگی تحلیل می کنند. از اثرات فرهنگ در مسائل عام حوزه دانش می‌توان به این موارد اشاره نمود: تفاوت در انتخاب داده های تجربی، تفاوت در فهم ماهیت حقیقت و تفاوت در تعریف ماهیت انسان، طبیعت و دانش مدیریت.

برایان مگی در کتاب « مردان اندیشه »[۴] بسیاری از مباحث جنجالی حیات اندیشه را در طی گفت و گوهایی با پدیدآورندگان فلسفه معاصر را بررسی نموده است. ارتباط دادن عناصر اندیشه ای با فلسفه علم و مکاتب مهم که حاصل پانزده برنامه تلویزیونی از ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۷ است، به تلاش برایان مگی طراوت خاصی بخشیده است. در ارتباط با پژوهش اخیر گفتگو با ا. ج. آیر استاد فقید دانشگاه آکسفورد و نویسنده کتاب « زبان و صدق در منطق »[۵]، در مورد پوزیتیویسم منطقی و میراث آن بسیار اهمیت دارد. آیر یکی از مهم ترین راهنماها برای آشنایی با پوزیتیویسم منطقی بوده و کسی است که این مکتب را به انگلستان آورده است. وی معتقد است که پوزیتیویسم های منطقی با مابعدالطبیعه مبارزه کرده و برضد تمام گذشته واکنش نشان نداده اند و یکی از سنت های دیرین فلسفه را ادامه داده اند و با « گذشته فلسفه در آلمان » مخالف بوده اند، آنها با رمانتیستها فلسفی آلمان که در اوایل قرن نوزدهم وجود داشت، یعنی با ایده آلیستهای هگل گرا نه با مارکس، مخالف بودند.

محمد محمد امزیان در کتاب روش تحقیق علوم اجتماعی از اثبات گرایی تا هنجارگرایی[۶] به دنبال ارائه یک روش شناسی بدیل در برابر روش شناسی مبتنی بر اثبات گرایی غربی در حوزه علوم اجتماعی است. نگارنده با واکاوی تفکر پوزیتیویستی کاستی های روش شناسی آن را بررسی نموده است و به نقد مبانی آن و تأثیرات آن بر علوم انسانی با توجه به نقد ماهیت متافیزیکی جامعه شناسی و جهت گیری های ایدئولوژیک جامعه شناسی می پردازد. نویسنده در ادامه به نقش مکاتب اثباتی درکشورهای اسلامی و ارائه روش های جایگزین می پردازد و نتایج منفی نسخه برداری از این تفکر را بر شمرده و جامعه شناسی اسلامی را به عنوان روشی جایگزین مطرح می نمایدکه این امر منوط به ملحوظ داشتن ضابطه های ضرورت گنجاندن وحی در منابع معرفتی جامعه شناسی، ضرورت التزام به مکتب مبتنی بر توحید اسلامی، ضرورت رهایی از رویکردهای ذهنی و گرایشهای ایدئولوژیک، ضرورت التزام به نگرش هنجارین، ضرورت تشخیص ثابت و متغیر و ضرورت فرارفتن از تفسیر یکجانبه و التزام به نگرش شمول گراست.

در هر قسم از ادبیات پژوهش به نحوی پاره ای از مباحث بنیادین اثبات گرایی را تحلیل نموده اند. ما در این پژوهش سعی نموده تا حلقه های متصل تفکر اثباتی را در ارتباط با مبانی اندیشگی و جامعه شناسی در یک سیر مرتبط نمایش دهیم و نقاط عطف و کلیدی را در نگاه به مسائل سیاسی و اجتماعی بررسی نماییم و نگاهی همه جانبه به کلیت موضوع داشته باشیم تا بتوان مبانی امروز سیاست علم الاجتماع را بهتر واکاوی نمود.

---

[۲] - گلابی، فاطمه؛ شهبازی قیچاق، ابراهیم (۱۳۹۳)، هابرماس و پوپر: جستارهای معرفت شناسی، تیسا

[۳] - گائینی، ابولفضل؛ حسین زاده، امیر (۱۳۹۱)، پارادایم های سه گانه اثبات گرایی، تفسیری و هرمنوتیک در مطالعات مدیریت و سازمان، راهبرد فرهنگ شماره نوزدهم.

[۴] - مگی، برایان (۱۳۷۸)، مردان اندیشه (پدیدآورندگان فلسفه معاصر)، طرح نو.

[۵] - Language , Truth and Logic

[۶] - محمد امزیان، محمد(۱۳۸۰)، روش تحقیق علوم اجتماعی از اثبات گرایی تا هنجارگرایی، ترجمه ی عبدالقادر سواری، پژوهشکده حوزه و دانشگاه

۳-پوزیتیویسم

علل شکل گیری مکتب پر تلاطم پوزیتیویسم را باید در عمق اندیشه های سیاسی و جامعه شناختی و فلسفی جستجو نمود. اگر به طور خاص، قرن نوزدهم را ملاک موقتی و شروع اثبات گرایی بدانیم.

به بیان پل فولکیه، کنت « پوزیتیو » را به معنای بسیار قدیم و متداول آن، افکاری می داند که دارای قطعیت علمی و مابازای خارجی باشند، یعنی خیالی، فرضی و موهوم نباشند. بر همین اساس، پوزیتیویسم را به کسانی اطلاق می کند که اهل تحصل اند و زندگی خود را به دست اوهام و خیالات وکمالات مطلوب غیر قابل وقوع و منفی بافی نسپرده، اوقات خود را بیشتر صرف افکاری کردند که نفع، فایده و ثمرۀ واقعی در آنهاست. وی در یکی از نامه های خود که به خوبی کاشف از نحوۀ تفکر و حالت روحی اوست، می نویسد « من دوستدار و خواهان شهرتم لیکن نه به خاطر اینکه مردم ابله را دربارۀ خود به پرگویی بر انگیخته باشم، بلکه برای منافعی است که از این رهگذر عاید من خواهد شد ». (عباسی، ۱۳۸۹: ۳۳). کنت، فیزیک اجتماعی، یا آنچه که بعد جامعه شناسی خواند، را برای مبارزه با فلسفه های منفی و هرج و مرجی که به نظر او جامعه فرانسه را فراگرفته بود، ساخته و پرداخته کرد. اصطلاح فیزیک اجتماعی، این نکته را آشکار می سازد که کنت در پی آن بود تا جامعه شناسی را با الگوی « علوم دقیق » تطبیق دهد. (ریترز، ۱۳۸۰: ۱۷).

مقصود کنت بدین نحو بود که در پژوهش پدیدارهای اجتماعی باید از حقایق موجود که به گونه ای تحصلی یا اثباتی (پوزیتیو) قابل بررسی هستند، آغاز کنیم. پس باید قاعده های متافیزیک، پیش داوری ها و جزم ها را کنار بگذاریم، یعنی آن روش های تجربی ای را به کار گیریم که پیش تر در علوم طبیعی کارآیی خود را اثبات کرده اند و در عمل نیز کارایی و جهانشولی دارند. (احمدی، ۱۳۹۱: ۱۲۰).

آگوست کنت در این عقیده با بسیاری از متفکران قرن نوزدهم هماهنگ بود که نظریه های جامعه شناختی و کیهان شناختی که با مسیحیت قرین و عجین شده اند، دیگر کاری از آن ها ساخته نیست و دیگر نمی توانند به آغاز و انجام حیات مردم معنی ببخشند و این چیزی است که جوامع، برای نیفتادن در ورطه هرج و مرج، به داشتن آن حاجت دارند. (راین، ۱۳۷۰: ۲۴۱). امیل دورکیم (۱۸۵۸ – ۱۹۱۷)، شاگرد وفادار کنت، افراط بیشتری در اثبات گرایی داشت و می خواست سایه مکتب اثباتی را تا دورترین نقاط بگستراند و هرگونه ایده و تصور متافیزیکی و غیر واقعی را از آن حذف کند. مشکلاتی که دورکیم به آنها پرداخت، به رغم اینکه در مسیر رویکردی اثبات گرا هستند، ویژگی های جدیدی دارند و به مسائل جدیدتری می پردازند. وی وارد جنگی سخت با اندیشه دینی شد، جنگی که بیشتر عملی بود تا نظری. او به بیان اصول نظریه اثبات گرا به صورت برنامه ای عملی و طرح تربیتی فراگیری پرداخت که وی را به سکولار کردن جامعه در سطح فردی و گروهی و نظری و عملی منتهی شد. (محمد امزیان، ۱۳۸۰: ۳۵). دورکیم در برابر هر تلاشی که قصد داشت تاریخ و جامعه شناسی را در دو دسته بندی متضاد نشان دهد، چنان که گویی دو رشته متفاوت اند و از روش های مختلف بهره می گیرند، مخالف بود. به اعتقاد او مخالفان باید تاریخ جامعه را با همان روشی که جامعه شناسان، وضعیت موجود آن را تحلیل کنند؛ یعنی براساس برش های بزرگی که در طول آن، صورت بندی های اجتماعی نیز مطالعه شود. دورکیم در حقیقت ملاحظات مارکس را درباره ساخت اجتماعی، آن گونه که مشاهده گر واقعا قدرت داشته باشد تا درباره آن، همانند نسبت های فیزیکی سخن بگوید زیر سوال می برد. (بنتلی، ۱۳۸۵: ۲۴).

به هر حال، هستی شناسی اثبات گرایی دارای مشخصه های خاص خود می باشد که عبارتند از عدم ارتباط سوژگی و ابژگی و رد نقش آگاهی انسانی در فهم موضوعات اجتماعی، اولویت و ترجیح عین بر ذهن، حذف ارزشها، اخلاقیات، انگاره ها، تاثیر ساختارها، کلیت ها و به طور کلی جبر محیطی بر رفتار انسانی و به تبع آن نفی پراکسیس و عمل آگاهانه، قائل بودن به مکانیسم مکانیکی در فرایند کنش، وجود قاعده مندی و ضوابط متصلب.

این مکتب بر چند شالوده ی معرفت شناختی پایه گذاری شده است: تقدم مشاهده بر نظریه و پرهیز از هر نوع نظریه سازی پیش از مراجعه به عالم خارج، انحصار واقع نمایی در حوزه ی حس و تقلیل معرفت واقع نما به شناختهای حسی، پوچ انگاری و مهمل تلقی کردن مدعیات فلسفی از طریق انتقال انقلاب کپرنیکی انت از ذهن شناسی به حوزه ی زبان و محدودیت های آن، تفکیک فلسفه از متافیزیک و محدودکردن کارکرد فلسفه به نقد و تبیین معیارهایی صدق و کذب قضایا و حوزه ی آن به قضایای تحلیلی، امکان اثبات کلیت، ضرورت و قطعیت قواعد تجربی و ارتقای آن از سطح گزاره های شخصی یقینی به مرتبه ی گزاره های کلی یقینی. (حبیبی:۱۳۸۷: ۱۳۵)، مضافا مشخصه هایی چون وحدت روشی در دو دنیای علوم طبیعی و علوم اجتماعی و به تبع آن شناخت دنیای اجتماعی فقط از طریق معیارهای علوم دقیقه، بهره گیری از قوای حسی برای آزمون تجربی، کمی گرایی و رد کیفی گرایی، کشف روابط علی پدیده های قابل مشاهده، تلاش برای یافتن قوانین عام جهانی و پیش بینی و تعمیم را باید بر معرفت شناسی اثباتی در نظر گرفت.

در نقد پوزیتیویست که در ساختار پژوهش سامان یافته است، مضافا باید گفت که به طورکلی پوزیتیویسم دارای آسیب های متعددی است که عبارتند از حاکمیت قدرت، ثبات و اقتدار بر حقیقت و عدم توجه به تحول و تغییر، عدم توجه به کنش وکنشگری براساس تفهم که بعدا ماکس وبر به آن بیش از دیگران پرداخت، ابزارگرایی و شیئی شدگی انسانیت و تبدیل آن به ماشینیسم، قائل شدن به اینکه حقیقتی از قبل وجود دارد و باید آن را کشف کرد و در عین حال رد پیش داوری، بی توجهی به نقش زبان، انگاره ها، فرهنگ ها، تفاوتها، کلان نگری،

فراراویت نگری، جدایی ارزش و اخلاق از علم، رد یکسره متافیزیک و فلسفه، حاکمیت عین بر ذهن، کمی گرایی مفرط، وحدت روشی مخرب، اصالت عین، اصالت محیط نه انسان، واقعیت غیر منعطف و متصلب، ساختار بندی و محصور نمودن علم، نگاه تجویزی در علم به صورت تجربی، مطلق گرایی، جزمیت ارتدوکسی، رد یکسره پدیده های اجتماعی، عدم تاکید بر خلاقیت و توجه به جهان مصنوع، زیر سوال رفتن اهم مفروضات، تقدم مشاهده بر نظریه و پرهیز از هر نوع نظریه سازی پیش از مراجعه به عالم خارج، انحصار واقع نمایی به حسیات و غیره.

در مورد نقد رد فلسفه در تفکر اثباتی به بیان کلود لوفور[۷] باید گفت که « فلسفه نمی تواند خود را از قید سیاست خلاص کند، نامهای بزرگ فلسفی در عین حال اندیشه های درباره ی سیاست هم بوده اند، خواه فلسفه افلاطون باشد یا ارسطو، اسپینوزا باشد یا ماکیاولی، کانت باشد یا هگل و میان فیلسوف، به عنوان شهروند، و جامعه سیاسی ای که در آن آرای خود را بیان می کند رابطه ای وجود دارد که نمی توان آن را نادیده گرفت. امروزه بیش از هر زمان دیگر بر احیای فلسفه سیاسی تاکید می شود. درک و کوشش برای فهم چیستی جامعه دموکراتیکی که در آن زندگی می کنیم، درک ابهامات، نقایص، و کمبودهای این جامعه و – در عین حال – باروری اصل تقسیمات اجتماعی و نا همگنی ناشی از آن اهمیت دارد ». (جهانبگلو، ۱۳۸۳: ۱۴۱).

گذار از استقراگرایی سطحی به پیشرفته[۸]

میراث لاک و بیکن در فلسفه پوزیتیویستی استقرا را در نظام فکری کنت به حالتی مسلط تر تبدیل نمود و مرز علم و شبه علم را ترسیم نمود. کنت و استوارت میل بودند که این نظریه ی عمومی را به هیات پوزیتیویستی در آوردند و کوشیدند تا علوم انسانی یا بعبارتی علوم اخلاقی را به یک شیوه ی منطقی منظم توصیف کنند و معتقد بودند بایستی در این علوم، روش تجربی را که متکی به استقراست را به کاربندیم. مرکز ثقل این جریان اندیشه در نزد پوزیتیویستهای منطقی یا مکتب وین به شکلی جامع تر نمود یافت که بر خلاف اسلاف خود ملاک تمییز را به کارگرفتند.

رکن نظریه نظم استقرایی، رای هیوم بوده که می گوید نسبت علی متقوم است به همراهی منظم متغیرها و دسته های حوادث و امثال آن. بنابراین رای، نسبت علی میان دو متغیر c و e ، فقط وقتی برقرار است که حوادثی از نوع e، به نحو منظم همراه باشند. (لیتل،۱۳۷۳ ۳۰– ۲۹). به بیان چالمرز استقراگرایی سطحی با مشاهدات آغازمی شود و این عمل باید با ذهنی خالی از پیش داوری انجام پذیرد، صدق گزاره ها با مشاهده دقیق اثبات می شود و هر مشاهده گری می تواند با استفاده مستقیم از حواس خود درستی آنها را تصدیق و یا مورد بررسی قرار دهد، این نوع گزاره ها در زمره ی گزاره های شخصیه محسوب می شوند و لذا علم برتجربه بنا شده است و از گزاره های شخصیه که از مشاهده نتیجه شده اند به گزاره های کلیه، که معرفت علمی را می سازند، می رسیم. استقراگرایان معتقدند ما مجاز هستیم به شرط رعایت بعضی شروط معین، تعداد محدودی گزاره ی مشاهدتی شخصیه را به قانون جهانشمولی تعمیم دهیم، این شرایط عبارتند از: نخست، تعدادگزاره های مشاهدتی که اساس تعمیم را شکل می دهند باید زیاد باشد، دوم، مشاهدات باید تحت شرایط متنوعی تکرار شوند و سوم اینکه هیچ یک از گزاره های مشاهدتی نباید با قانون جهانشمول ماخوذ معارضه داشته باشند.

تبیین استقراگرایان سطحی از علم واجد قابلیتهایی است. به نظر می رسد که جاذبه آن در این نهفته است که تبیینی منظم از بعضی پندارهای رایج مربوط به ماهیت علم، قدرت تبیین و پیش بینی، عینیت و اطمینان بخشی برتر آن نسبت به اشکال دیگر معرفت عرضه دارد. عینیت علم در تلقی استقراگرایان از این واقعیت اخذ می شود که هم مشاهده و هم استدلال استقرایی خود عینی هستند. صدق گزاره های مشاهدتی را هر مشاهده گری می تواند با به کارگیری حاسه های معمولی خود اثبات کند. هیچ عنصر شخصی و نفسی نباید اجازه دخالت پیدا کنند.

از همین رو، اعتبار گزاره های مشاهدتی که به نحو صحیحی به دست آیند به سلیقه، عقیده، امید و انتظارات مشاهده گر ارتباط نخواهد داشت و لکین وفای به این شروط بستگی به عقیده شخصی کسی ندارد. گزاره های مشاهدتی که اساس علم را می سازند استوار و اعتمادآمیز هستند، زیرا صدقشان را می توان با به کارگیری مستقیم حاسه ها اثبات کرد. بعلاوه اطمینان بخشی گزاره های مشاهدتی، به شرط فراهم بودن شرایط استقرا مجاز، به قوانین و نظریه هایی که مأخوذ از آنها هستند، سرایت می کند. اصل استقرا که مطابق نظر استقراگرایان، بنیان علم را تشکیل می دهد این تسری را تضمین کرده است. استقراگرایان با توسل به منطق، راهی که آزادانه به رویشان گشوده است، سعی در توجیه اصل استقرا دارند یا می توانند با تکیه بر تجربه، همان که مقوم نگرش ایشان به علم است، می کوشند این اصل را توجیه کنند،

---

[۷] -Claude Lefort

[۸] - اهم مطالب این قسم برگرفته از زبان چالمرز می باشد و برای آگاهی بیشتر بمگرید به (چالمرز ، ۱۳۸۰: ۱۶۳-۱۴۱).

چالمرز بیان می دارد که براهین استقرایی خصیصه براهین قیاسی را ندارند و از این رو منطقا استدلالهای معتبری نیستند. اینطور نیست که اگر مقدمات یک استنباط استقرایی صادق باشد، در آن صورت نتیجه هم صادق باشد و استقرا را نمی توان صرفا بر مبنـایی منطقـی توجیـه کرد. اصل استقرا را نمی توان صرفا با توسل به منطق توجیه کرد و بنابراین استقراگرایان دست به دامن تجربه می شوند. هیوم به طور قطـع نشان داد این توجیه به هیچ وجه قابل قبول نیست، چراکه باز متوسل به استدلال استقرایی می شویدکه اعتبار آن نیاز به توجیه دارد.
ما نمی توانیم از استقرا سود جسته، این مشکل توجیه استقرا همان است که در سنت فلسفی« مساله استقرا » نام دارد.
دعوی استقراگرایان که تمام معارف باید از تجربه اخذ شود، اصل استقرا را که اساس نظرایشان است، نفی می‌کند. این اصل از ابهام دیگـری نیز دچار نقیصه است، این نقیصه ها از ابهامی که در شـروط « کثـرت و تنـوع » مشـاهدات نهفتـه اسـت، سرچشـمه مـی گیرنـد. نظرگـاه استقراگرایی سطحی، هنگامی متزلزلتر می شود که درباره شرط« تنوع » مشاهدات موشکافی شود، و اینکه چه چیـز بـه منزلـه تنـوع مهـم شرایط محسوب می شود؟ مادامی که ما نتوانیم تنوع های زائد را حذف کنیم، تعداد مشاهدات لازم برای استنباط استقرائی مجاز بی نهایـت زیاد خواهد شد و لذا ما چگونه می توانیم تعداد زیادی از گوناگونیها را زاید محسوب کنیم؟ پاسخ روشن خواهد بود، تمییز تنوع مهم از زایـد با تکیه بر معرفت نظری ما از وضعیت تحت بررسی و از انواع مکانیسمهای فیزیکی موثر انجام می گیرد، لیکن پذیرفتن ایـن نکتـه مسـتلزم قبول این دقیقه است که نظریه پیش از مشاهده نقش اساسی را ایفا می کند.
برای رفع برخی از این انتقادات می توان موضع افراطی استقراگرایی سطحی را به شیوه ی ساده تعدیل کرد. معرفت علمـی، معرفتـی اثبـات شده نیست، لکن معرفتی است که احتمالا درست است. هر قدر تعداد مشاهدات تشکیل دهنده ی اصل استقرا بیشتر باشد، و هر چـه تنـوع وضعیت مشاهدتی وسیعتر باشد، احتمال اینکه تعمیمهای مأخوذ صادق باشند، بیشتر می شود. اگرشکل اصلاح شده استقرا را برگـزینیم، در آن صورت اصل استقرا احتمالی جایگزین اصل استقرا پیشین خواهد شد، اما نکته این است که این صورت بندی جدید نیز مساله اسـتقرا را حل نمی کند و اصل تعدیل یافته در صورت جدیدش هنوز هم یک گزاره ی کلی است. اصل تعدیل شده که براساس تعداد معـدودی مـوارد موفقیت آمیز بنا شده است، دلالت بر اینکه تمام موارد اطلاق اصل استقرا به نتیجه های کلی خواهد انجامیـد کـه احتمـالا صـحت دارنـد و هرگونه تلاش جهت توجیه صورت احتمالی اصل استقرا با توسل به تجربه دچار همان نقیصه ای خواهد بود که تـلاش جهـت توجیـه آن در شکل اصلی اش.
این توجیه از همان نوع استدلالی بهره می جوید که خود نیازمند توجیه است. حتی اگر بتوان اصل استقرا در شکل احتمالی آن توجیه کرد، مسائل بیشتری گریبانگیر استقرای محتاط تر ما می شود، این مسائل بیشتر مربوط به مشکلاتی است که هنگـام میـزان احتمـال قـانون یـا نظریه ای با توجه به قراین مشخص، با آن مواجه می شویم. ممکن است به طور شهودی قابل قبول به نظر آید که به همان انـدازه که مویدات مشاهدتی قانون کلی افزایش می یابد احتمال صدق آن نیز افزوده می شود، لکن امر شهودی تاب تفحص و تدقیق را ندارد.
مطابق نظریه استاندارد احتمالات، طرح هر شکلی از استقرا که بتواند از صفر شدن گزاره های کلی مربوط به این جهـان، صـرف نظر از مقدار و میزان قراین مشاهدتی، اجتناب ورزد، بسیارمشکل خواهد بود، یعنی شواهد مشـاهدتی شـامل تعـداد محـدودی گـزاره هـای مشاهدتی است، در صورتی که گزاره های کلی مدعی خبر دادن از بی نهایت وضعیت های ممکن است. بنابراین، احتمال صدق تعمیم کلـی برابر است با مقداری معین تقسیم بر بی نهایت.
استقراگرایان زبان های مصنوعی بوجود آوردند که بدان وسیله نسبت دادن احتمالات تک مقداری و غیر صفرها به تعمیمها را ممکن ساخته است، لکن این زبانها به قدری محدود شده اندکه مشتمل بر هیچ تعمیم کلی نیستند، به طوری که با زبان علم بسیاربیگانه اند.
راه دیگر این استقراگرایان برای حفظ مسلک خود متضمن عدم نسبت دادن احتمالات به قوانین و نظریه ای علمی است و بـه جـای آن، بـه احتمال صدق هر یک از پیش بینی ها توجه شده است. چالمرز دو ایراد را بر این تفکر ذکر می کند، نخست اینکه این تصـور از علـم تولیـد مجموعه ای از پیش بینی هاست نه یافتن معرفت به شکل دستگاهی از گزاره های کلی، خلاف شهود و وجدانیات عادی ماست و دوم اینکه، حتی اگر هدف علم را محدود به پیش بینی ها کنیم می توان استدلال کرد که نظریه های علمی، و در نتیجه قضایای کلی، به طـور محتـوم در تخمین احتمال موفقیت پیش بینی ها به کار می آیند.
موضع هیوم بدرستی بیان می دارد که علم را نمی توان بطور عقلانی توجیه کرد، وی معتقد است که اعتقاد به قـوانین و نظریـه هـا چیـزی بیش از عادات روان شناختی، که در نتیجه مشاهدات مربوط به دست آمده اند، نیست.
تمام معارف غیر منطقی را نمی توان از تجربه اخذ کرد و همچنین اقامه براهین دیگر برای توجیه اصل استقرا دچار سسـتی اسـت، و نیـز « مسلم » فرض کردن اصل استقرا قابل قبول نیست. چرا که، آنچه را مسلم انگاشته ایم بستگی وثیقتی به تربیـت، پیشـداوریها و فرهنـگ مـا دارد و از این رو نمی تواند راهنمای قابل اعتمادی به آنچه معقول است باشد، اگر قرار است معقولیت اصل استقرا را مورد دفـاع قـرار دهـیم، باید استدلال پیچیده تری جستجوکنیم، نه اینکه به بدیهی بودن آن متوسل شویم.
مساله ی بسیار مهم که پوپرآن را وجهه همت خود قرار داد این است که باید ابتنای علم بر استقرا را انکار کنیم و علم شـامل اسـتقرا نمـی شود، و اینگونه از مساله استقرا پرهیز می کنیم. لذا مشاهدات برنظریات مسبوقیت دارند و گـزاره هـای مشـاهدتی در بردارنـده ی نظریـات

هستند، گزاره های مشاهدتی هستی های همگانی هستند که به زبان عام صورتبندی شده و در برگیرنده نظریه هایی با درجات مختلف از کلیت و پیچیدگی هستند. برخلاف دیدگاه استقراگرایان، نوعی نظریه باید مقدم برکلیه گزاره های مشاهدتی شده باشد، و گزاره های مشاهدتی همان اندازه خطاپذیرند که نظریه های مضمر در آن و بنابراین، این ادعا که علم با مشاهده آغاز می شود غلط است، زیرا برای اثبات اعتبار یک گزاره ی مشاهدتی لازم است متوسل به نظریه شویم، مطابق این نظر، برای اثبات صدق یک گزاره ی مشاهدتی مناقشه خیز به گزاره های مشاهدتی مطمئن تر، و شاید هم قوانینی که بوسیله استقرا از آنها به دست آمده مراجعه کنیم، نه به نظریه. گزاره های مشاهدتی از آن رو که خطاپذیرند، بنیاد استواری در اختیار نمی نهند که بتوان معرفت علمی را بر آن بنا کرد، در حقیقت مشاهده و آزمایش به وسیله نظریه هدایت می شوند. پوزیتیویست های منطقی از اسستقراگراهای سطحی پا را فراتر نهادند و گفتند نظریه ها تا آنجا معنادار هستند که بتوان آنها را با مشاهدات مستقیم اثبات کرد. لذا، استقراگرایی در مقایسه با رویکردهای نو تر و رقیب، از پرتو افشانی جدید و چشمگیر مستمرا بازمانده است و این همان نکته ای است که لاکاتوش را به سمت برنامه روبه زوال راهی می کند.

در پایان برای جمع بندی به ویژگی های این روش را بر می شمریم: دقیق است، برای همه قابل تحقیق بررسی و پژوهش است، دارای عینیت تجربی است، بسیار جزیی است، جنبه ی توصیفی و احیانا تعلیلی دارد، تمایل به گرایش محافظه کارانه دارد و در پی تغییر وضع موجود نیست، در زندگی حرکت را محقق می سازد، ولی جهت و هدف را تعیین نمی کند، به لحاظ منطقی استقرا که مبنای استدلال‌های تجربی است خوددارای مشکلات عدیده ای است. بعلاوه ناتوانی مشاهدات، نایکسانی تصاویر ذهنی، تاثیرات علایق فرهنگی و درونی بر مشاهدات و تقدم نظریه و مشاهده و... از معایب روش تجربی است. (جمشیدی:۱۳۸۵: ۳۴۴- ۳۴۵). لذا، استقراگرایان با تمام وجود خدمت به بشریت، نوع بشر را به استحاله ای عمیق در عصر صنعت تبدیل نمودند،گویی که بشر محتوم به عدم شناخت خود است، به تعبیر کافکا، انسان مسخ تاریخ نوینی گشته که نمی تواند حتی به بیرون از این حیطه بیندیشد، نیستان آدمی چنان با خود بیگانه است که هر نگاهی را نیز با قمار مدرنیته می سنجند و لذا تاختن پوپرها با تمام نقایص، را سکانداران علم جدید می کند، اما از طرفی استقراگرایان نیز در اعقاب خود خدمتی بسیار چشمگیرتر از پوپرها نمودند.

جدال مطلق گرایی و نسبی گرایی

کسانی که بر یکسانی و وحدت جهان تاکید می ورزند « مطلق گرایان »[۹] و کسانی که بر تنوع آن مصرند، « نسبی گرایان »[۱۰] می خوانیم. کشمکش میان این دو در جنبه های مختلف زندگی نمایان می شود، ولی اختلاف آنها در هیچ زمینه ای قطعی تر و مسلم تر از زمینه مناسبات اخلاقی و سیاسی و اجتماعی نیست. نسبی گرایان تحت تأثیر تنوع قوانین و آداب و رسوم و قواعد اخلاقی و انواع حکومت ها که جامعه شناسان و مردم شناسان در اقصی نقاط جهان یافته اند، و همچنین وابستگی نمایان این گونه های مختلف به شرایط متغیر طبیعی و اجتماعی در نقاط مختلف جهان، قرار دارند. و از آنجا که متفکر نسبی گرا نمی تواند اصلی را بیابد که مشترکا مورد قبول همه باشد، وحدت چنین اصلی را انکار می کند. از سوی دیگر، مطلق گرایان تحت تاثیر وحدت و یکسانی امور هستند و از آنجا که مطلق گرا نمی تواند وجود چنین تنوع بالفعلی را انکار کند، مجبور می شود که وجود چنین تنوع بالفعلی را انکار کند و وجود قواعد اخلاقی و نوع حکومتی را « واقعی »[۱۱] یا « آرمانی »[۱۲] می خواند، تصدیق کند. (جونز، ۱۳۵۸: ۲۹۲).

مطلق گراها به علت غرق در شاخه ها کلیت درخت را ندیده و به علت نداشتن معیاری برای مقایسه اخلاق و حکومت ها یا آن را انکار می کنند و در لفافه دوست ندارند که برای هر چیزی قانونی نباشد و قادر به درک « ممکن ها و شایدها » نیستند و « بایدها و هست ها » آنها را احاطه نموده است. مطلق گرایی و وجود قانون مندی عام غیر ممکن است، و این کج فهمی ناشی از عدم درک تنوع و کثرت هاست، نسبی گرایان معتقدندکه واقعیت محصول شرایط است و هستی شناسی منزلت فیزیکی ندارد. فرهنگ های متعدد و متنوع واقعیتهای متعدد زمانی نه قرا زمانی را خلق می کند. برخلاف نظر مطلق گرایان، ساختارها و کلیت ها، رفتارها را تعین نمی بخشند، بلکه رفتارها درکنش ساخته می شوند. بنابراین، نباید مطلق گرایی مکانیکی علوم دقیقه را بر علوم اجتماعی حاکم نمود. از موضعی میانه تر باید گفت که به تبع گیدنز باید عاملیت و ساختار را در یک رابطه دیالکتیک فهمید نه آنارشیست نسبی و نه مطلق گرایی جزمی، که در پی آن text و context را در در هم تنید و پیش زمینه ها و شرایط را بشکافیم و بدانیم که هر اندیشمندی مرد زمان خویش است و هر حادثه مربوط به زمان و مکان خویش. به طور کلی جدال بین پوزیتیویست ها مطلق گرا و نسبی گرا را می توان در جدول (۳-۲) ذیل خلاصه نمود.

---

[۹] -Absolutists
[۱۰] -Relativists
[۱۱] -Real
[۱۲] - Ideal

جدول (۳-۲): مقایسه بین روش های پوزیتیویستی و نسبی[۱۳].

موضوع	پوزیتیویست	نسبی گرایی
مبانی فلسفی[۱]	رئالیسم: جهان وجود دارد و قابل شناخت است همانطور که واقعا هست.	ایده آلیسم: جهان وجود دارد. افراد متفاوت از آن تفاسیر بسیار متفاوتی دارند.
نقش تحقیقات[۲]	کشف قوانین و تعمیم جهانی	تفاسیر مختلف که توسط مردم ساخته شده می شود.
نقش محقق[۳]	ناظر بی طرف	بخشی از روند پژوهش
رویکرد نظری[۴]	استقرا و روش های علمی	ذهنی با بهره گیری از استقرا
روش[۵]	آزمایش و یا مدل های ریاضی و تجزیه و تحلیل کمی به اعتبار، رد و یا اصلاح فرضیه	نظرسنجی ها و مشاهدات با تجزیه و تحلیل کیفی به دنبال روابط معنی دار و عواقب ناشی از اثر متقابل آنها. تجزیه و تحلیل زبان و معنا
تجزیه و تحلیل از جامعه[۶]	جستجو برای سفارش (order). جامعه توسط یک مجموعه یکپارچه از ارزشهای حاکم و تنها با پذیرش این ارزش ها ساخته شده است.	جستجو برای دینامیک (dynamics). بسیاری از ارزش های منجر به فعل و انفعالات پیچیده می شود. جامعه از طریق مذاکره، امکان پذیر شده است.

(Walliman, 2011, 22-23)

پوپر؛ ماندن یا نماندن در حلقه ی ارتداد

بنیادهای اولیه عقل گرایی انتقادی توسط ویلیام هیوول[۱۴] (۱۷۹۴ – ۱۸۴۶) صاحب اثر بر جسته فلسفه علم استقرائی بیان شده است. هیوول، دیدگاه میل را مورد انتقاد قرار داد که معرفت علمی، از تعمیم های است که با تعداد معینی از مشاهدات شکل می گیرند و مخالف این دیدگاه بود که انجام مشاهدات بدون پنداشت های پیشینی امکان پذیر است و اظهار داشت که در نخستین مرحله تحقیق علمی، ابتدا باید فرضیه ها ساخته شوند تا بدانیم چه چیزی مورد مشاهده قرار می گیرد. مشاهدات خیلی با معنا نیستند، مگر با مفاهیم و ایده های به نام « حلقه های رابط »[۱۵] و مفهوم آفرینی. (بلیکی، ۱۳۹۱: ۸۸). پوپر همانند هیوول به نقش فرضیه، تعمیم دادن مشاهدات پیش بینی نگاه نمی کرد و اعتقادی به سازمان دهی ایده ها توسط فرضیه ها نداشت.

هیوول در قبال تعمیم مبتنی بر تجربه و اصل یکنواختی در طبیعت معتقد بود که چون نمونه هایی که هیچ تجربه ای از آن نداریم، حتما شبیه نمونه های نیستند که در مورد آنها تجربه داریم، مضافا آنکه، جریان طبیعت همواره به روال سابق نیست وآینده شبیه گذشته نیست، بلکه برآمده از عادات ماست که در اثر آن، انتار همان توالی را برای اشیا در آینده داریم، ولی پوپر مخالف آن بود که در اثر روال و عادت، علیت را بپذیریم. (بلیکی، ۱۳۹۱: ۹۰ – ۹۱).

۱۳- Philosophical basis
۲- The role of research
۳- Role of researcher
۴- Theoretical approach
۵- Methods
۶- Analysis of society

۱۴- William Whewell
۱۵- Butts

پوپر[۱۶]و لاکاتوشی شاید بیش از هرکسی در قرن بیستم، سعی در تطهیر اثبات گرایی داشتند. پوپر با نگاهی نافذ به تاسی از هیوم اصل استقرا به علت وجود پیش داوری ها و فرهنگ نباید ملاک حلقه ی وینی ها و اثباتی ها گردد و لذا اصل ابطال را پیش کشید که در آن فرضیات هیومی و استقرای مقدس را به انتقاد گرفت. پوپر با طرح روش « قیاسی – فرضی »[۱۷] یا همان حدس های عالمانه جایگاه مرکزی « مشاهده » اثباتی را متزلزل نمود و ابطال گرایی را جایگزین اصل مقدس وینی ها، یعنی « تایید پذیری » نمود. [۱۸] کارل پوپر در نقد تاریخ گرایان و تکامل گرایانی که به نوعی یوپوپیا محوری را درکار خویش دنبال می کنند، معتقد است که وظیفهٔ اصلی علوم اجتماعی نظری آن است که انعکاس اجتماعی و ناخواستهٔ اقدامات التفاتی انسان را دنبال کند نه تاریخ گرایی و آرمان گرایی (Popper, 1965: 342).

دیوید میلر[۱۹] در « دانش عینی »[۲۰] بیان می کند که پوپر به حق از قضاوت صحیح منحرف نشده است و این حقیقت را نشان داد که ایده آل ترین دفاع نیز برای هیچ معیارکلی در حقیقت وجود ندارد و برای پی بردن به محتوای کذب و حقیقی یک نظریه نمی توان با فرضیه جلو رفت، بلکه تنها حدس ها و ابطالها ملاک باشد. (Miller, 2011: 8). پوپر برخلاف اثبات گرایی کلاسیک و آرای حلقه ی وین معتقد بود که در مقام اکتشاف هم باید عقل را منظور داشت و هم ذهن را، رد صورتی اثباتی ها مالا معتقد بودند که ایده و ذهن جایگاهی در این منظر نخواهد داشت. از طرفی در مخالفت با اثباتی ها، وی اصل یکنواختی و فرضیه را زیر سوال برد. در حقیقت، دغدغه پوپر نه مسبوق بودن مشاهده بر نظریه، بلکه جستجوی معیاری قاطع و منظم برای تفکیک علم از شبه علم است.

کارل پوپر بیش از هر کسی در جهت احیای لیبرالیسم سعی نمود تا به پوزیتیویسم جان تازه ای بدهد. وی با موضع گیری در کتاب منطق اکتشافات علمی در برابر اصحاب حلقه ی وین به تاسی از هیوم قرارگرفت. از نظر پوپر پژوهشگر نمی تواند نظام ارزشی ذهن خود را کنار بگذارد و به پژوهش پدیدارهای انسانی بپردازد. علم گرایی ضمانتی برای ابژکتیویسم نیست. در علوم انسانی نیز پژوهشگر همواره برای مسائلی راه حل می یابد، و تا نتیجه ای که از آن یاد می کند هنوز باطل نشده است، به کار ادامه می دهد، اما هرگاه آن نتیجه، باطل شود، باید تلاش برای رسیدن به را به حل تازه ای را آغاز کند.[۲۱] (احمدی، ۱۳۹۱: ۱۲۱).

پوپر بر نقد اثبات گرایی با طرح مساله خطا و تکرار آن بر اصل دیرین دکارتی دست گذاشت. به بیان اسپینوزا برخی اصول فلسفه دکارت عبارتند از خطا امر مثبتی نیست،[۲۲] و چیزی را که ما آن را به وضوح و تمایز درک می کنیم، درست است. (اسپنوزا، ۱۳۹۰: ۹۵ – ۹۶). این در صورتی است که برای پوپر ابطال وخطاپذیری محرک حرکت به جلوست نه عدم خطا و تمایز.

پوپر استدلال می کند که صدق قوانین استقرایی مکشوف (چنان که هیوم می گفت) قابل اثبات نیست، ولی صرفا به این دلیل نمی توان آنها را رها کرد؛ بلکه باید از طریق آزمون سنجیده شوند (و از لحاظ تطابق تجربی غنی تر شوند) تا بتوان آنها را رد و تکذیب نمود. پوپر معتقد بود که ما بدون انتظار منفعلانه در برای آن که تکرار حوادث قواعدی را بر ما تحمیل کند، فعالانه می کوشیم قواعدی را بر جهان تحمیل کنیم. می کوشیم تا شباهت های موجود در جهان را کشف کنیم، و آن ها را بر طبق قوانینی که خود اختراع کرده ایم توضیح دهیم. بدون آن که منتظر مقدمات باشیم، به سوی نتایج جهش می کنیم. ممکن است همین نتایج را، اگر مشاهده نادرستی آن ها را بر نماید، کنار بگذاریم. پس باید نظریه های علمی را چنان تنظیم کنیم که به سهولت قابل انتقاد و ابطال باشند. پس علم کامل و تکامل ناپذیر وجود ندارد.

وی در دفاع از دموکراسی و جامعه باز قائل به مهندسی اجتماعی تدریجی بود. منتقدان پوپر بر آنند که نظریه علمی او انقلابی و نظریه مهندسی تدریجی وی اصلاح طلبانه است. به نظر مایکل فریمان، معرفت شناسی پوپر ابطال پذیر و لیکن فلسفه اجتماعی او جزم گراست.

---

[۱۶] - باور نگارندگان بر آن است که نمی توان تماما پوپر را همانند نظر هابرماس و همفکرانش اثبات گرا دانست و معتقدیم که مولفه های پوپری مالا در عقل گرایی انتقادی می گنجد، ولی در این پژوهش چون نگاه ما در مورد پوزیتیویسم کلی است، عقل گرایی انتقادی پوپری را نیز در ذیل آن مطرح نموده ایم، اما به معنای یکسره اثباتی بودن پوپر نیست.

[۱۷] - Method of Hypothesis

[۱۸] - در ارتباط بین هیوم و پوپر علاوه بر بلیکی (۱۳۹۱)، ر.ک به : لازی، جان (۱۳۶۲)، درآمدی تار یخی به فلسفهٔ علم ، ترجمهٔ علی پایا، مرکز نشر دانشگاهی

[۱۹] - David Miller

[۲۰] - Objective Knowledge

[۲۱] - بسیاری از اصحاب حلقه فرانکفورت نظیر آدورنو و هابرماس، پوپر را پوزیتیویست می دانند، علیرغم آنکه پوپر موضعی مستقل و انتقادی داشت که سرانجام او را از پوزیتیویستهای منطقی دور کرد، اما این موضع نقادانه، به نظر آدورنو و هابرماس کافی نبود تا از کاربرد صفت پوزیتیویست در حق او خودداری شود. (احمدی، ۱۳۹۱: ۱۲۰).

[۲۲] - اگر خطا امر مثبتی باشد، علتش فقط خدا خواهد بود، که به وسیله او پیوسته از نو آفریده می شود. (بنگرید، اسپینوزا، ۱۳۹۰: ۹۶).

ارنست گلنر نیز بر آن بود که میان فلسفه علم و نظریه اجتماعی پوپر هم توازن و وحدت و هم عدم تقارن و تنش وجود دارد.[۲۳] (بشیریه، ۱۳۸۸: ۶۰ – ۷۹). حملات بی رحمانه پوپر به تاریخ گرایان، آرمان گرایی و مارکسیسم را که آینده نگری و اجتناب ناپذیری را توصیه می کردند یکی از موضوعات بسیار مهم مطرح شده در واقع گرایی انتقادی است.

پوپر در کتاب فقر تاریخگری می کوشد تا نشان دهد پیش گویی دانشمندان علوم اجتماعی از حیث بنیان های منطقی و روش شناختی ناشی از نسخه برداری ناقص از علوم طبیعی بوده است و به علت محدودیت آفرینی برای آزادی و اراده انسان گناهی نابخشودنی است. و بیان می دارد که تاریخ گرایی با جبرگرایی یکی نیست و تاریخ گرایان برخلاف جبرگرایان و حتی طبیعی گرایان اجتماعی که با فرض نوعی قوانین ثابت و مسلم بر سازوکار جوامع بشری، نقش کنشگران را به حداقل می رسانند، به فعال گران اجتماعی نزدیک ترند و مارکسیسم را مصداق آن معرفی می کند. تاریخ گران اجتماعی در نظر پوپر کسانی هستند که به تاریخی بودن پدیده های اجتماعی باور دارند و از همین رو با روش شناختی علوم طبیعی و اجتماعی مخالفت دارند و در تعمیم قواعد و نتایج تردید داشته اند. (شجاعی زند: ۱۲۶). در حقیقت نقدهای مذکور جدی ترین موانع پیش روی آینده پوزیتیویستی غرب می باشند که پوپر آنها را دشمنان جامعه باز در مقابل دنیای دیگر و کمونیسم به علت عدم اعتقاد به باز بودن آینده جامعه بشری قرار می دهد. حال سوال اینجاست که چرا علیرغم انقلاب معرفت شناسی پوپر در ابطال گرایی، وی موضعی اصلاح گرایانه را برای جامعه در پیش می گیرد، مدلی که دقیقا در جهت مدل مخالف نام سرمایه داری است. آیا ارتباطی پارادوکسیکال بین اندیشه سیاسی و معرفت شناسی پوپر وجود دارد یا آنکه تجویزی در لایه های پوزیتیویستی وی نهفته است که مهندسی تدریجی و گام به گام را توصیه می کند، این همان بحثی است که پوپر را در مقابل مارکوزه قرار می دهد.

انتقاداتی مهم بر کارل پوپر مطرح است.[۲۴] کارل پوپر براساس خرد باوری معتقد بود که شیوه برخورد با مسائل علم الاجتماع و علوم طبیعی یکسان است. اعتقاد پوپر به وحدت روشی بدان معناست که در نهایت او روش علوم تجربی را بر علوم انسانی تعمیم می دهد. (O'Hear, 1995: 75). پوپر یگانگی میان روش طبیعی و علوم اجتماعی را سنگ بنای بر پا ساختن نام استدلالی خویش در تبیین روش منطق موقعیت قرار می دهد و سعی دارد تا با نوعی شبیه سازی از روش « قیاسی – قانونمند »[۲۵] یا « مدل قانون فراگیر »[۲۶] مورد استفاده در علوم طبیعی، یک چارچوب متناظر با هر یک از مولفه های ساختار استدلالی مورد استفاده در تبیین علمی پدیده های طبیعی تدوین کند. به عبارت دیگر، ساختار مورد استفاده در تبیین علمی – چه در پدیده های طبیعی و چه اجتماعی – آن است که یک گزاره توضیح دهنده از گزاره های مقدماتی به شکل قیاسی استنتاج شود. (ملکی، ۱۳۸۷: ۱۰۹). با رد متافیزیک و قائل بودن به وحدت روشی پوپر در صف اثبات گرایی می ایستد، ولی در منظر دیگر همانند هیوم عقل غیر اثباتی را طرح می کند که در آن جای نقد را باقی می گذارد و تمامیت خواه نیست. به هر سو، تناقضی اساسی در ابطال گرایی پوپر وجود دارد، بدین شرح که پوپر تایید را موقتی می داند اما در مقام رد کردن، آن را دائمی می داند، در صورتی که پذیرش تئوری باید نسبی باشد و در دنیای اجتماعی به علت ماهیت متکثر و متحول شاید نظریه ای رد شود، اما همیشه رد نمی شود و به بیان فوکو « نظریات نمی میرند، بلکه به کمای تاریخی می روند و مدتی بعد زنده می شوند »، همانطور که کوهن نیز اجماع را معیار رد یا پذیرش می داند، ممکن است نظریه ای هر چند ناقص مفروضات دیگری از منظر لاکاتوشی بگیرد و جان یابد. پوپرکه برای مرتد نشدن در دام حلقه وین، روش خاص ابطال گرایی را برگزید، مشخصه هایی را برای ابطال گرایی معرفی نمود که عبارتند از اینکه توتولوژیک یا این همان گویی نباشد، جمیع حالات ممکن نظیر زوج و فرد نباشد، حالت تناقض نداشته باشد، متافیزیکی نباشد و از ذات اشیا بحث نکند.

وبر؛ احیای علوم اجتماعی

وارثان آموزه های کنت در این قرن عموما تحت تاثیر نبردهای مارکس پرستان، فرویدیست ها، داروین گراها و تجربه های حیات لیبرالیسم و مارکسیسم بودند. نسل قدیم دموکراتهای قرن بیستم درکنار ملحوظ داشتن فلسفه عمل گرایی مالا در نقد و تخطئه فلسفه بر آمدند و آن را بیش از هر چیزی انتزاعی دانستند.

---

[۲۳] - پوپر ضمن نقد جامعه بسته که ناشی از فشار تمدن است در « ترازنامه آزادی » بر چهار نکته تاکید می کند که عبارتند از اینکه، نخست، ما بهتر از دموکراسی های غربی سراغی نداریم و مقصود این است که هیچ گاه در گذشته نبوده که مانند جامعه ما مردم عادی در آن چنین از احترام برخوردار باشند و عده مظلومان و پایمال شدگان اندک باشد. دوم، نباید توقع داشت که آزادی انتظارات ما را برآورده کند و موجب رونق و سعادت گردد و سوم، آزادی فی نفسه یکی از ارزش ها و قابل فرو کاستن به ارزشهای مادی نیست و نهایتا آنکه، اگر آزادی را برگزینیم باید آماده باشیم با آن بمیریم، زیرا هیچ ضمانتی نیست که آزادی پیروز خواهد شد. (باقری، ۱۳۸۳: ۳۶۱).

[۲۴] - بی شک مهم ترین انتقادات بر علیه پوپر در تفکرات اصحاب فرانکفورت ریشه دارد و مشهورترینشان جدلی است که آدورنو با همراهی هابرماس علیه کارل پوپر در مورد پوزیتیویسم پیش برد. (احمدی، ۱۳۹۰: ۱۹۴).

[۲۵] - Deductive -nomologic

[۲۶] - low mode Covering

نگرش منفی شکل گرفته اثباتی به علوم اجتماعی در یک منظر ریشه در نگاه به انسان و جایگاه وی دارد. این اصل به ارث رسیده و دستکاری شده از منطق شرارت انسانی در عصر روشنگری، حتی در معنای هابزی نیز فردیت و آزادی را زیر سوال بردند و اعتقاد داشتند که به تبع استوارت میل انسان فایده جو است و در بعد منفی ماکیاولیسمی، خود محور. آنها نیمه منفی اندیشه های رئالیسمی را آنچنان پر رنگ کردند که اجتماع و انسان کنشگر را به بیان لوکاچ به شیئی شدگی کشاند. بنابراین، انسان تحت کنترل قوانین قرارگرفت و انسانیت معلول ابزار شد و انسان علل هیچ کنشی نشد و فقط نظاره گر عصر آهن در قرون جدید گشت. مادی گرایی انسانی که آفاقی بوده و فقط مشاهده کلید فهم آن است. حال اینکه، عقلانی بودن انسان درکجای دنیای مادی قرار دارد، خود جای سوال دارد. باید گفت حتی عقلانیت نیز دستکاری شد و حیات اجتماعی شکل گرفته از آن فقط شبیه آزمایشگاهی است که اراده آزمایشگر به آن نقش می دهد و این همان چیزی است که ما آن را « مرگ علوم اجتماعی » می نامیم.

عمل گرایانی چون ویلیام جیمز براساس دفاع از مواضع لیبرال – دموکراسی و تکثرگرایی در زمینه آزادی، معتقد بود که فلسفه، علم و عقل باید در خدمت عمل باشد. فلسفه اجتماعی نخبه گرایانه وی، جامعه را صرفا مجموعه ای از افراد یا اجزا می دانست و هیچ خیری را بالاتر از آن متصور نبود. جان دیوئی نیز با مکتب فلسفی ابزارگرایی[۲۷]معتقد بود که شناخت خود تجربه است و نر حاصل عمل است. علم و فلسفه باید تمدن و فرهنگ انسان را پیش ببرند و گرنه بی ربط و بیهوده اند. تجربه گرایی دیوئی را به سمت مهندسی اجتماعی[۲۸] پوپرگونه کشاند که در آن جامعه دایما در حال برنامه ریزی است. (اقتباس از بشیریه، ۱۳۸۸: ۳۴ – ۳۹). بنابراین، همانند اثبات گرایی، مبانی معرفتی پراگماتیسم ها یکی است. مشابه ویلیام جیمز، جان دیوئی نیز دارای نام معرفتی است که عبارتند از طبیعت گرایی تجربی که به واقعیت جهان می پردازد و معتقد است که فقط واقعیت در طبیعت نه ماوراء طبیعه، عمل گرایی در ارتباط با جنبه روان شناختی فلسفه، رفتارگرایی عملکرد عمل گرایی و ابزارگرایی که در بر دارنده معرفت شناسی است. (Dewey, 1964: 99).

ماکس وبر – اعجوبه سده ی اخیر - برای پایان دادن به نزاع هایی که آلمان را فرا گرفته بود، بالاخص جدال بین اقتصاد کلاسیک (کارل منگر) و اقتصاد تاریخی (روشر، کینس و شملر)، در ابتدای این قرن پر تنش، معتقد بود که جدال ها مالا به مناقشات در ارتباط با روش شناسی در محورهای هدف معرفت اجتماعی، خواص پدیده های فرهنگی و اجتماعی و قلمرو مسائل فرهنگی مربوط است. بر همین اساس وبر با ملحوظ داشتن پاره ای ازمولفه های پوزیتیویستی و تفسیری، بیان نمود که واقعیت خارج از ذهن انسان نیست و از طریق تعامل ساخته می شود و اصالت با افراد مورد مطالعه است نه مشاهده گر و باید به درکی امیک به جای اتیک از دنیای اجتماعی برای درک زمینه های فرهنگی رسید. در بعد روش شناسی وبر در میانه جدالهای پوزیتیویستی و انتقادی - تفسیری قرار داشت، اما با طرح روش تفهمی جان تازه ای به علم الاجتماع داد.[۲۹] منتقدان تفکر و سیطره اثباتی با تاکید بر نقش کنشگری انسان، اندیشه های مارکس جوان و هگل را بیش از پیش مورد توجه قرار دادند، به مرور با اهمیت یافته های ماکس وبر، برای نقد نحله اثباتی، مورد توجه قرار گرفت. انتقادیون فرانکفورت مفهوم « عقلانیت ابزاری » وبر را که در آن سرکوب انسانها و زندانی بودن انسان در دنیای سرمایه داری را نمایان می کرد، بسط دادند و مفهوم عقل و عقلانیت معاصر مورد کنکاشی دوباره قرارگرفت.[۳۰]

بنیاد کار وبر نظریه اش درباره فراگرد عقلانیت بود. وبر به این قضیه کلی علاقمند بود که چرا نهادهای اجتماعی در جهان غرب بیش از پیش عقلانی تر شده اند، در حالیکه در دیگر نقاط جهان، موانعی نیرومندتر از یک چنین تحولی جلوگیری کرده اند. رهیافت وبر به جهان اجتماعی، بسیار همه جانبه تر از مارکس بود. در حالیکه مارکس تقریبا تمام ذهنش را مشغول اقتصاد کرده بود، وبر به انواع گوناگون پدیده های اجتماعی علاقمند بود. این تنوع دیدگاه برای کار جامعه شناسان بعدی زمینه های بیشتری به دست می داد تا دیدگاه ظاهرا تک بعدی تر مارکس. (ریترز، ۱۳۸۰: ۳۴، ۳۸).

---

[۲۷] - Instrumentalism

[۲۸] - Social Engineering

[۲۹] - لازم به ذکر است که در این برهه یکی از محورهای جدال بحث « معنای بی طرفی اخلاقی در جامعه شناسی و اقتصاد » بود که وبر که در طی این مبحث به جامعه شناسانی که در خدمت دولت بوده تاخت. جامعه شناسانی که تحت لوای رشته علمی خود ادعای تشخیص درست از نادرست را در اهداف برنامه های سیاسی داشتند. برای آگاهی بیشتر در این ارتباط ر. ک به: وبر، مارکس (۱۳۹۲)، روش شناسی علوم اجتماعی، ترجمه ی حسن چاوشیان، مرکز

[۳۰] - البته وبر، عقلانیت را به طور کامل نفی نمی کرد و بین عقلانیت صوری و عقلانیت ذاتی تمایز قائل بود. عقلانیت صوری یا ابزاری عقلانیتی است که تنها به رابطهٔ هدف - وسیله می اندیشد، درحالی که عقلانیت ذاتی قائل به ارزش های غائی انسانی، مانند صلح و عدالت است . دنیای جدید ، با تکیه بر "خرد ابزاری" ، وسیله را تبدیل به هدف کرده است و این واژگونی، وجه تمایز کل تمدن مدرن است . تمدنی که ترتیبات، نهادها و فعالیت هایش، آن چنان عقلانی شده است که درحالی که زمانی انسانیت خود را در درون آن تثبیت کرده بود، اکنون آن ها هستند که مانند قفس آهنین، انسانیت را احاطه کرده و آن را تعیین می کنند. (مصلح، گل یار، ۱۳۸۸: ۱۳۷).

ماکس وبر در مقاله فاخر (عینیت در علوم اجتماعی و سیاست اجتماعی) بیان می دارد که « اعتبار عینی کلیه معرف تجربی منحصرا بر پایه ی نظم بخشیدن به واقعیت انضمامی با استفاده از مقوله هایی استوار است که به معنای خاص ذهنی هستند، یعنی پیش فرضهای معرفت ما در این مقوله ها دیده می شود، و خود این مقوله ها بر پیش فرض ارزش حقایقی متکی اند که تنها معرفت تجربی قادر به ارائه آن ها است. ابزارهایی که علم در اختیار دارد، نمی تواند به کسانی که این حقایق برایشان ارزشی ندارد، چیزی بدهد. اعتقاد به ارزش حقیقت علمی محصول فرهنگ های خاصی است و نه محصول سرشت ذاتی انسان. عینیت علوم اجتماعی به این واقعیت ها بستگی دارد که داده های تجربی معمولا با تصورات ارزشگذاری پیوند می خورند که به این داده ها ارزش دانستن می بخشد و معناداری داده های تجربی نیز از همان ها مشتق می شود. (وبر، ۱۳۹۲: ۱۶۸ – ۱۶۹). وبر در مقاله دیگری با عنوان (امکان عینی و علیت کافی در تبیین تاریخی) در پاسخ به اینکه ما چگونه می توانیم به طور قطع ثابت کنیم که بین مولفه های « اساسی » معلول ها و مولفه های خاصی از سپهر نامتناهی عومال تعیین کننده، رابطه ای علی وجود دارد، بیان می کند که « این کار فقط با مشاهده ساده جریان وقایع امکان پذیر نیست، بخصوص اگر کسی تصور کند که این عملیات منطقی برای رسیدن به روابط علی واقعی، نوعی عکسبرداری ذهنی بدون پیش فرض از تمام وقایع فیزیکی و روانی است که در مختصات زمانی – مکانی در حال وقوع اند. تبیین معلول ها با عللی طی فرایندی فکری صورت می گیرد که شامل سلسله ای از انتزاعات است. (وبر، ۱۳۹۲: ۲۴۹). برخلاف دیلتای و یاسپرس که مفهوم تفهم را در ستایش از شهود و علیه تبیین عقلی – علی به کار بردند، ماکس وبر این مفهوم را به مثابه یک گام مقدماتی در جهت استقرار روابط علی در نظر گرفته است. (کوزر، ۱۳۸۳: ۳۰۴). عده ای وبر را در حلقه ی اثباتی ها قرار داده، در صورتی که رویکرد وبر فراتر از پوزیتیویسم چه در معنای کلاسیک و در چه معنای مدرن آن است. تاکید وبر علیرغم به کارگیری روش علی، بر کنش اجتماعی است، او نه مطلق گراست و نه نسبی گرا، وبر تعادل روشی است که در جامعه شناسی گیدنز[۳۱] و در علم روابط بر الکساندر ونت[۳۲] هویدا گشت. بنابراین، وبر با تلفیق اثبات گرایی و تفسیرگرایی، مبانی علم الاجتماع را در مسیر جامعه شناختی قرار داد و آن را از کلیت محض تاریخی خارج نمود.

روش متعادل و تلفیقی وبر از هر دو سوی اثبات گرایی و تفسیرگرایی مورد انتقاد قرار گرفت، آنها هر کدام وبررا به در دام افتادن درکانون مخالف خویش متهم می کردند. اثباتی ها، بر تفهم و فهم کنشگر وی تاخته و تفسیری ها بر یکنواختی های آماری بالاخص در اخلاق پروتستانی وی و همچنین علی بودن وبر حمله بردند. تفسیری ها به نحوی وبر را در طول اخلاق پروتستانی و ماده گرایی پیروز بر کلیسا تفسیر نموده و اعتقاد داشته که وبر رهبری وفادار برای اثباتی ها خواهد ماند.

به طور خلاصه در مورد وبر باید گفت که وضعیت روشی و تاریخی وی در اوایل قرن بیستم، نمی توانست بهتر از این باشد. در عصر حاکمیت وینی ها و شروع جنگ جهانی اول، سخن گفتن از شرایط امروز و نقد امروز بر جایگاه وبر منصفانه نیست. وبر با تلفیق کفایت علی وکفایت معنایی بیان داشت که علوم انسانی هم جنبه تفهمی دارد و هم جنبه پوزیتیویستی، هر چند که تفسیری بودن وی سنگینی می کند. وبر در بررسی کنش های جمعی مالا بر کفایت معنایی تاکید دارد و معتقد است که نه کفایت علی، بلکه کفایت معنایست که انگاره ها، باورها و فهم ها را برملا می کند و بر این اساس با به کارگیری روش های مصاحبه عمیق و مشاهده مشارکتی به علوم اجتماعی به کما رفته جان می دهد. ماکس وبر با طرح « عقلانیت ابزاری » پیشاپیش، حلقه ی فرانکفورت را سامان داد و شیئی شدگی ناشی از مدرنیته را گوشزد نمود و چون آگوست کنت، علم الاجتماع را جان دوباره بخشید و نسل نوینی چون مارکس ها بر بستر علم حیات اجتماع را در تعبیری دیگر شکل دادند.

---

[۳۱] - لازم به ذکر است که از منظر آنتونی گیدنز، در فلسفه، پوزیتیویسم مفروض آن است که مفاهیم و مفروضات علم ، چارچوبی را با رجوع به آنچه ماهیت هر شکلی از دانش ممکن است تعیین کند، تشکیل می دهد و قضاوت های ارزشی هیچ محتوای تجربی ندارند که آن ها را برای هر نوع آزمون اعتبار مبتنی بر تجربه مستعد سازد . هیچ مشاهدهٔ حسی ای وجود ندارد که بتواند به فحوای قضاوت های ارزشی یا هنجاری دسترسی مستقیمی داشته باشد. (Giddens, 1975: 2-3).

[۳۲] - Alexander Wendt

۴-نتیجه گیری

مکتب پوزیتیویسم در پاسخ به چند دغدغه ی مهم شکل گرفت؛ مقابله باشک گرایی نهادینه شده در جهان غرب پس از رنسانس، ساده سازی و ابهام زدایی ازابهامات و رفع هر نوع پیچیدگی در بیان معارف فلسفی، دستیابی به معرفتی که توانایی ها و قدرت انسان را برای تسلط برطبیعت تثبیت کند. بی شک یکی از مهم ترین تحولات در حیات تفکر اثباتی گذار از استقراگرایی سطحی به پیشرفته مدرن می باشد که مبانی اثبات گرایی قرن اخیر را سامان داد و کسانی چون پوپر و دیگران به بازخوانی دوباره واداشت. یکنواخت دیدن تمام جوامع و فرهنگ در طول مدار مشاهده، نفی متافیزیک، نفی دین و فلسفه و ارزش ها چه جایی برای تمدن مشرق در نگاه پروتستان محور اثباتی بر جای خواهد گذاشت. اصرار بر یک شیوه تفکری مشترک برای انسانهای دربند، آیا مجالی برای رهایی و نقد بر جای می گذارد. بی شک، پاسخ منفی است. اثبات گرایی با قدرت زاده شد و همان اجتماعی را شکل می دهد که مطلوب اربابان قدرت باشد. اثبات گرایی روایتی اختاپوسی است که فقط و فقط یک چیز می بیند و آن « پایان انسانیت ». به مرور علیرغم تلاشهای اثباتیون درعصر روشنگری، مبانی آن به همان دلایلی زیر سوال رفت که آنها خود زمانی زیر سوال برده بودند. قصه ی پر طمطراق حیات پوزیتیویسم بیش از هر چیز در سه محور مورد بحث قرار گرفت. نخست، نگاه به اجتماع و علوم اجتماعی، دوم، نگاه به فلسفه و متافیزیک، نتایج حاصل از تفکر اثباتی در قرن اخیر.

پوپر با مبنا قرار دادن اصل ابطال گرایی و زیر سوال هیومی مشاهده و نفی جایگاه فرضیه، تکانه ای اساسی را بدنه این تفکر وارد نمود، اما منتقدان آن را کارا ندانستند و تکفیر و ارتداد پوپری را به علت نوع نگاه به علوم اجتماعی و موضوع وحدت روشی و داشتن هستی شناسی و معرفت شناسی اثباتی را اعلام داشتند. در مدار دیگر، که همزمان با افراط گرایی های اصحاب وین همراه بود، وبر با مطرح نمودن بحث کنشگری انسان و تفهم و راه کاری معتدل در برخورد با تسلط اثباتی ها، در بینابین تفسیرگرایی و اثبات گرایی حرکت نمود، اما علوم اجتماعی را متحول نمود و با نگاهی همه جانبه طرحی در آینده علوم انسانی را بنیان نهاد.

۵-منابع

- احمدی، بابک (۱۳۹۰)، خاطرات ظلمت (درباره ی سه اندیشگر مکتب فرانکفورت)، مرکز.
- احمدی، بابک (۱۳۹۱)، مدرنیته و اندیشه انتقادی، مرکز.
- اسپینوزا (۱۳۹۰)، شرح اصول فلسفه دکارت و تفکرات مابعد الطبیعی، ترجمه ی محسن جهانگیری، سمت
- باقری، جهانگیر (۱۳۸۳)، سوگیری انتقادی در آرای پوپر و هابرماس، راهبرد، شماره سی و چهارم
- بشیریه، حسین (۱۳۸۸)، تاریخ اندیشه های سیاسی در قرن بیستم؛ لیبرالیسم و محافظه کاری، جلد دوم، نی.
- بلیکی، نورمن (۱۳۹۱)، پارادایم های تحقیق در علوم انسانی، ترجمه سید حمید رضا حسنی، محمدتقی ایمان، سید مسعود ماجدی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
- بنتلی، میشل (۱۳۸۵)، بحران در روش، ترجمه علیرضا ملائی توانی، نامه تاریخ پژوهان، سال دوم، شماره ششم.
- جمشیدی، محمدحسین (۱۳۸۵)، روش شناختی شناخت اندیشه های سیاسی، کلبه معرفت
- جونز، و. ت (۱۳۵۸)، خداوندان اندیشه سیاسی، جلد دوم، قسمت دوم، ترجمه ی علی رامین، چاپخانه سپهر.
- جهانبگلو، رامین (۱۳۸۳)، نقد عقل مدرن، ج ۲، ترجمه ی حسین سامعی، فرزان روز
- چالمرز، آلن.اف (۱۳۸۰)، چیستی علم،ترجمه ی سعید زیبا کلام، سمت
- حبیبی، رضا (۱۳۸۷)، درآمدی برفلسفه ی علم،چ دوم، موسسه آموزشی وپژوهشی امام خمینی(ره)
- حقیقت، سید صادق (۱۳۹۱)، آسیب شناسی علوم سیاسی در ایران، راهبرد فرهنگ، شماره نوزدهم.
- راین، آلن (۱۳۷۰)، فلسفه علوم اجتماعی، ترجمه ی عبدالکریم سروش، موسسه فرهنگی صراط
- ریترز، جورج (۱۳۸۰)، نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر، ترجمه ی محسن ثلاثی، انتشارات علمی.
- سنجابی، علیرضا (۱۳۸۶)، روش شناسی در علم سیاست و روابط بین الملل، قومس.
- سید امامی، کاووس (۱۳۹۰)، پژوهش در علوم سیاسی، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، دانشگاه امام صادق (ع).
- شجاعی زند، علی رضا، نه چندان ابطالی، نه چندان لیبرالی: تاملی در اندیشه های سیاسی – اجتماعی کارل ریموند پوپر، فصلنامه سیاسی – اقتصادی، شماره ۱۸۹ – ۱۹۰.
- عباسی، داوود (۱۳۸۹)، نقد و بررسی تجربه گرایی در علوم انسانی، پژوهش، سال دوم، شماره دوم
- کوزر لیوئیس (۱۳۸۳)، زندگی واندیشهٔ بزرگان جامعه شناسی، ترجمهٔ محسن ثلاثی، تهران، علمی
- لیتل، دانیل (۱۳۷۳)، تبیین درعلوم اجتماعی(درآمدی به فلسفه ی علم الاجتماع)، ترجمه ی عبدالکریم سروش، موسسه فرهنگی صراط.
- محمد امزیان، محمد(۱۳۸۰)، روش تحقیق علوم اجتماعی از اثبات گرایی تا هنجارگرایی، ترجمه‌ی عبدالقادر سواری، پژوهشکده حوزه و دانشگاه
- مصلح، علی اصغر؛ گل یار، لیلا (۱۳۸۸)، نظریهٔ انتقادی فرانکفورت و نقد فرهنگ جدید، پژوهش های فلسفی، سال ۵۲.
- ملکی، علی (۱۳۸۷)، پوپر، اصل عقلانیت و نظریه های اقتصادی، حکمت و فلسفه، سال چهارم، شماره سوم
- وبر، ماکس (۱۳۹۲)، روش شناسی علوم اجتماعی، ترجمه ی حسن چاوشیان، مرکز.

- Dewey, John (1964), Experience and Nature, Quoted in T.H.b.Hollins(ed), Aims In Education.

- Giddens, Antony (1975) Positivism and sociology: Heiremann Educational Books Ltd .

- Miller,David (2011): Objective Knowledge, Department of Philosophy University of Warwick Coventry CV4 7AL UK

- O'Hear,Anthony (1996), Karl Popper: Philosophy and Problems. Cambridge: Cambridge University Press.

- Popper,karel (1965). "Prediction and Prophecy in the Social Sciences", in Conjectures and refutations. 2nd ed. NY: Harper & Row, [1948].

Walliman ,Nicholas(2011), Research methods the Bassics, This edition published in the Taylor & Francis e-Library, Routledge is an imprint of the Taylor & Francis Group, an informa business.